

بدریاش:

## روز اعلام، روز توافق و روز اجرا بازی با کلمات است

صفحه ۲

دوشنبه ۱۵ تیر ۱۳۹۴ | ۱۹ رمضان ۱۴۳۶ | ۶ جولای ۲۰۱۵ | سال هفتم | شماره ۱۶۴۲ | ۱۶ صفحه | ۱۰۰۰ تومان

روزنامه صبح ایران

VATANEMROOZ.IR

# وطن امروز

عراقچی:

## توافق ۱۶ تیر توافق نیست!

صفحه ۲

ضریت خوردن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را تسلیت می گویم

### تئیت‌های امروز

گفت‌وگوی «وطن امروز» با شاعر «هولا ویلا داشت»

## شد سرآمد علیرضا قزوه

■ جلسه امسال شاعران با آقا از بهترین جلسات این سال‌ها بود



صفحات ۱۱ و ۱۲

عملیاتی شدن افزایش ۱۰ درصدی بهای محصولات لبنی قبل از عید فطر

## لبنیات در ماه رمضان گران‌شد

صفحه ۱۶

رئیس دانشگاه آزاد اسلامی اعلام کرد

## افزایش ۱۵ درصدی شهریه دانشگاه آزاد

صفحه ۴

شبی که اشک آلبی سلسنه در آمد

## ناکامی دوباره مسی و آرژانتین

صفحه ۱۴

### تلويزيون

## آقای احسان علیخانی! نیمه مریان را در یابد

محسن اقبال دوست: سال گذشته در چنین روزهایی و در همین ستون مطلبی با عنوان «یک برنامه تراز رسانه ملی؛ سوره‌هایی که به دنبال فیلمسازان می‌دوند» به رشته تحریر در آمد که در آن به بررسی عملکرد برنامه تلویزیونی «ماه‌عسل» که با سوره‌های بکر و ناب خود مخاطباتی میلیونی را در ساعات منتهی به افطار جذب کرده بود، پرداختیم.

اما رمضان امسال رسانه ملی، ساعات منتهی به افطار خود را با حال و هوایی متفاوت‌تر نسبت به آنچه در سال گذشته شاهد آن بودیم تجربه کرد. فضایی که برنامه ماه‌عسل در سال گذشته مخاطباتی میلیونی را در ساعات منتهی به افطار جذب کرده بود، پرداختیم.

بنا داشتیم پس از پایان ماه مبارک به صورت تفصیلی به عملکرد برنامه‌های پرمخاطب رسانه ملی در ماه رمضان بپردازیم اما جو به وجود آمده در فضای رسانه‌ای که با نوعی شتاب‌زدگی در تحلیل روبه‌رو بوده ما را بر آن داشت نگاه‌های تند، افراطی و تفریطی را که به برنامه‌های امسال رسانه ملی شده است کنار گذاشته و با یک دید واقع‌بینانه به مساله نگاه کنیم.

همین ابتدای کار، تکلیف خود را با افراد معلوم‌الحالی که برنامه‌هایی همچون ماه‌عسل توانسته‌اند بازار ناسالم رسانه‌شان را در ماه مبارک رمضان کساد کنند روشن می‌کنیم. معلوم است برای کسانی که از شبکه بهایی «من و تو» ارتزاق می‌کنند، گران باشد که برنامه‌ای بازار آنان را کساد کند. پس احسان علیخانی نباید توجهی به این دست انتقادات (بخوانید فحاشی) داشته باشد. این نشان از آن است که ماه‌عسل در دست به هدف زده و چراغ کم‌سوی کافه‌شان را سوزانده است. اما گروه بعد؛ ععدای که همواره منتظر فرصت هستند تا با انتقادات غیرمنصفانه و گاهی تخریب‌های ناعادلانه، زحمات یک گروه برنامه‌ساز را زیر سوال ببرند؛ ایرادهای بنی‌اسرائیلی که به نظر بهیج پوی دلسوزی از آن استم‌شام‌می‌شود.

ادامه در صفحه ۱۱

### نگاه

مذاکرات هسته‌ای رو به پایان است و عزم طرف‌های مذاکره برای تحقق توافق، جزم، توافقی که در صورت حصول به سبب تأثیر تعیین‌کننده‌ای که در سرنوشت و آینده انقلاب و نظام دارد، مقطع کنونی را بدل به یکی از مقاطع حساس تاریخ انقلاب خواهد کرد.

توافقی که البته به‌رغم ربط و نسبت وثیقی که با سرنوشت و آینده ملت دارد، مفاد آن هنوز که هنوز است از مردم پنهان داشته شده و آحاد جامعه هنوز آنگونه که باید در جریان چند و چون جزئیات ماجرا نیستند و مونولوگ و تک‌صدایی مطلق دولت تقریباً مجالی برای مواجهه ملت با روایتی غیر از روایت دولتی در این باره باقی نگذاشته است! (البته صرف‌نظر از معدود صداهای منتقدی که در یکی – دو ماه اخیر اندکی فرصت انعکاس یافت و تأثیر گذاری قابل توجهی نیز داشت).

لیکن مسلم است که ملت برای تعیین نسبت خود با آن ناگزیر از دانستن مطالبی درباره توافق است و حال که «تدبیر» دولت به محرمانه کردن مذاکرات تعلق گرفته، انتظار روشنگری پیرامون این موضوع اساسی متوجه مسؤولانی است که در نهادها و مناصب عالی حکومتی مسؤولیتی دارند و به جهت وجهه و جایگاه‌شان نزد ملت قابلیت انجام گرفته برای ملت باز گو کنند. (این نیز مسلم است که مقصود از «مسؤولان» در این جستار مشخصاً آن دسته از مسؤولانی است که تعلق به اردوگاه اصیل «اصولگرا»یی دارند، اگر نه مسؤولان همسو با دولت که تکلیف‌شان معلوم است و در این یکی – دو ساله از هیچ کوششی برای تأیید تمام‌عیار «مذاکرات»، «محنتوا» و «رویکرد» آن همچنین تخطئه منتقدان فرو گذار نکرده‌اند!)

در واقع شرایط به گونه‌ای است که متأسفانه به دلیل عدم توفیق دولت در رقم زدن یک «توافق خوب» و وجود فاصله‌های بسیار و گسست عمیق میان «آنچه رقم زده‌اند» و «آنچه مرقوم داشته‌اند»، جریانی بشدت از آگاهی و دانایی مردم نسبت به مفاد توافق انجام گرفته هراس دارد و بر آن است که با بزک کردن اندک دستاوردهای ناچیز، فضا را در نظر ملت وارونه جلوه داده و چهبسا فاجعه‌ای را که در حال رقم خوردن است- به ادعان کارشناسان مبنا قرار گرفتن «توافق لوزان» برای توافق نهایی چیزی شبیه «فاجعه» است- به‌مناسبه «فتح‌الفتوح»ی به ملت قالب کند، آن هم در شرایطی که دیگر از خطابه‌های آتشین روزهای نخستین مذاکرات و تعبیری نظیر «می‌دانید توافق ژنو یعنی چه؟» خبری نیست و

خود آقایان هم به این نتیجه رسیده‌اند این ضریح شایسته دخیل بستن نبود!

این تفاوت نجومی میان واقعیت موجود و آنچه در فضا سازی‌های تبلیغاتی جریان هوادار «هر توافقی بهتر از عدم توافق است» به جامعه القا می‌شود، ایجاب می‌کند مسؤولان محترم وارد میدان شده و درباره «آنچه شده است» و نه صرفاً «آنچه باید بشود» صریح و شفاف اعلام موضع کنند اما متأسفانه اکثر آقایان گوشه‌ای ایستاده و به یکسری کلی‌گویی‌های ابطال‌ناپذیر بسنده کرده‌اند. سکوت این حضرات دقیقاً یادآور سکوت «ساکتین فتنه» است که در روزهای غبار آلود فتنه گوشه‌ای بیرون از معرکه به نظاره ایستاده بودند و آب‌ها که از آسیاب افتاد و پیروز قطعی غائله که مشخص شد، از پس پرده بیرون آمدند و چغیه انداختند و سفت و سخت‌تر از آنان که وسط میدان بودند مدعی فتنه‌گران شدند!

واقعیت این است که طیفی در میان مسؤولان هستند که به «یکی به میخ، یکی به نعل زدن» شهره‌اند؛ طیف فرصت‌طلبی که همواره در پس اظهارات کلی و مبهم پنهان می‌گیرند تا نتیجه که معلوم شد نتوانند از این ابهام مواضع‌شان برای توجیه رفتارشان در برابر نتیجه نهایی بهره بگیرند! رفتار برخی مسؤولان در برابر مذاکرات هسته‌ای نیز دقیقاً به همین سبک است؛ گویی برخی منتظرند نتیجه نهایی مشخص شود، بعد بگویند ما هم همین نظر را داشتیم! طیفی که در هر فصل سیاسی به رنگ آب و هوای همان فصل درمی‌آیند.

این سکوت البته دلایلی می‌تواند داشته باشد؛ مثلاً مصون ماندن از تیرهای تهمت و اتهام دولت که ۲۵ سال است بی‌وقفه نثار منتقدان شده بی‌آنکه پاسخی به نقدهای مستدل ایشان داده شود تا به این شیوه دهان منتقد را بسته و هزینه‌های انتقاد از این توافق کدایی را بالا ببرند!

هرچه هست چنین رفتارهای منفعت‌طلبانه‌ای ابتدا زبینه مسؤولان نظام نیست و مردم از ایشان انتظار موضعی شفاف درباره مذاکرات دارند تا در قیاس نگاه‌های متعدد حقیقت ماجرا را دریافته، نسبت به موضوعی که ارتباط بی‌چون و چرایی با

## مسؤولان سکوت هسته‌ای خود را بشکنند!

■ سیده‌آزاده امامی

سرنوشت و آینده کشور دارد موضع بگیرند. اما در شرایطی که مسؤولان رده بالا سکوت کرده‌اند، همه بار روشنگری پیرامون این موضوع بر دوش سطوح پایین‌تر جریان اصولگرایی و طیف دانشگاهی و رسانه‌ای و مطبوعاتی آن بوده

که در این حدود ۲ سال تقریباً هر روز به این مطلب پرداخته و مظلومانه رسالت اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخشی به جامعه را زیر آتش بار غوغاسالاری و فشار دولت و جریان رسانه‌ای همسو با دولت به انجام رسانده‌اند. رسانی که اگر نه همه، لاقول

کنند. چنان که رهبری در عین حمایت از مذاکره‌کنندگان، هم بارها صریحاً مؤلفه‌های یک «توافق خوب» و «خطوط قرمز» را بیان فرموده‌اند، هم درباره نحوه مذاکره و مواجهه با طرف‌های مذاکره هشدارهای لازم را داده‌اند، هم شرایطی را که ضمن آن اساساً مذاکره می‌تواند محلی از اعراب داشته باشد مشخص فرموده‌اند. تبیین این موارد وظیفه مسؤولانی است که خود را سرباز ولایت می‌دانند.

در شرایطی که جریانی در مطبوعات و محافل روشنفکری و حتی نهادهای رسمی دولتی مأمور به بزک کردن چهره خبیث دشمن است، بر مسؤولان انقلابی و متعهد فرض است نقاب از چهره کریه دشمن برداشته و خدعه‌ها و حیل‌ها را او را برای ملت فاش کنند.

در شرایطی که رهبری به صراحت «لغو» همه تحریم‌ها را از مصادیق «خطوط قرمز» دانسته‌اند، تن دادن به چیزی کمتر از «لغو»، یعنی قبول «تعلیق» و «تخفیف» مرحله‌ای تحریم‌ها، نقض صریح «خطوط قرمز» و سکوت در برابر آن ظلم آشکار به رهبری و خیانت به ملت است! در شرایطی که رهبری صریحاً فرمودند «جازه نمی‌دهیم از «هیچ‌یک» از مراکز نظامی «هیچ» بازرسی‌ای از سوی بیگانگان صورت بگیرد»، فهم این حقیقت که برخی سعی دارند با جمل‌واژه‌هایی نظیر «دسترسی مدیریت‌شده» به «طاق» فرمایش رهبری «فید» زده و به نحو زیرکانه‌ای محور دیگری از «خطوط قرمز» ترسیمی را دور بزنند، نیاز به داشتن قدرت تحلیل و بصیرت فوق‌العاده‌ای ندارد! دیپلمات و اهل سیاست هم

که نباشی، می‌توانی بفهمی «هیچ بازرسی‌ای» یعنی چه! بنابراین اگر برخی حتی از درک مقصود صریح رهبری عاجزند پس اساساً صلاحیت قرار داشتن در چنین جایگاه حساسی را ندارند، چرا که این جایگاه شایسته کسانی است که قادر به درک کنایه‌ها و اشاره‌های رهبری هم باشند، نه آنکه از فهم بیان صریح ایشان هم ناتوان باشند! اگر هم می‌دانند مقصود حضرت چیست و تظاهر به ندانستن راه بدهند» به این اتهام حجت صریح

مسؤولان وظیفه دارند برای مردم تشریح کنند چه اتفاقاتی در فرآیند مذاکرات افتاد که رهبر انقلاب تنها ظرف چند روز از این بیان که «مسؤولان نظامی کشور به‌هیچ‌وجه «مأذون» نیستند» به بهانه نظارت و بازرسی و مانند این حرف‌ها، بیگانگان را به حریم و حصار امنیتی و دفاعی کشور راه بدهند» به این اتهام حجت صریح می‌رسند که «من اجازه نمی‌دهم بیگانگان بیایند با دانشمندان ما، با فرزندان برجسته و عزیز ملت ایران که این دانش گسترده را به اینجا رسانده‌اند، بخوانند بنشینند حرف بزنند» متأسفانه برخی آقایان انگار حتی از تشریح و تکرار مواضع رهبری هم ابا و رودریا نیستی دارند!

از قرار معلوم برخی مسؤولان منتظرند نخست رهبری موضع بگیرند، بعد این حضرات فرمایشات ایشان را تأیید کنند! لیکن ولایت‌مداری منحصر در سر دادن تکبیر حین فرمایشات رهبری نیست، ولایت‌مداری به درک دغدغه‌های ایشان و فهم اشارات حضرات و به مقتضای آن عمل کردن است. ولایت‌مداری به این نیست که «سربازان» عقب ایستاده و «فرمانده» را برای پاکسازی خط به میدان بفرستند! چیزی که متأسفانه امروز در مرام برخی مسؤولان دیده می‌شود! اگر بخواهیم بدون تعارف سخن بگوییم واقعیت این است که متأسفانه برخی رهبری را برای خود هزینه می‌کنند، حال آنکه اقتضای ولایت‌مداری به آن است که خود را هزینه کنیم تا لازم نباشد از رهبری هزینه شود. این سوال به طور جدی در برابر عملکرد برخی مسؤولان هست که اگر آقایان به وظیفه خود عمل کرده بودند و در شرایط لازم با موضع‌گیری‌های صریح و شفاف، جامعه را از آنچه در جریان است آگاه کرده بودند به آنجا می‌رسیدیم که رهبری با استناد به مقام ولایت‌شان صریحاً بگویند «من اجازه نمی‌دهم»!؟

متأسفانه ظاهراً برای برخی حضرات ملاحظه خوشایند و ناخوشایند دولت بیش از تحقق منویات رهبری و رعایت «خطوط قرمز» موضوعیت دارد، که اگر این نبود در برابر نقض مکرر «خطوط قرمز» و هشدارهای پیاپی رهبری این همه ساکت نمی‌بودند!

ادامه در صفحه ۱۱

تیم‌ساز وطن امروز



## فصل نقل و انتقالات

■ حسین قدیانی

الان که دیگر نه، اما روزگار نوجوانی که در تیم «جوانان پاس» و «امید هما» زیر نظر مربیان عزیز و زحمتکش؛ آقایان «عمران عزتی» و...

اف بر این حافظه لعنتی! اسم مربی‌ام در تیم فوتبال امید هما یادم رفت! حالا تا اسم ایشان یادم بیاید، متمن را بنویسم. داشتم می‌گفتم که روزگار لگد زن حرفه‌ای به توپ، عجیب دنبال می‌کردم اخبار فوتبالی را! آن هم با ریز جزئیات. القصه! همچنین که بازی‌های لیگ تمام می‌شد، غم عالم می‌نشست بر دلم! آنچه اما این غم بزرگ را تا حدودی تسکین می‌داد، هیجان ناشی از نقل و انتقالات بازیکنان بود؛ اینکه عقاب آسیا، سر از پرسپولیس درآورده، اینکه هاشمی نسب لنگی، کیسه آبی به تن کرده، اینکه فلائی رفته سپاهان و بهمانی منتقل شده دینامیت‌سازی اشترانکوه! رسماً خل بودیم و سرگرم با این خزعلات هیچ و پوچ... البته الان می‌گویم «خزعلیات هیچ و پوچ»! روزگاری همه تنفسم در هوای فوتبال بود و متن و حاشیه‌اش.

اساساً زندگی آدمی، سراسر «فصل نقل و انتقالات» است. همین من! امروز در متروی خط نمی‌دانم چی، «یستگاه جوانمرد قصاب» جایم را دادم به یک جوانک نابینای عصای سفید بر دست و بعد، مثل همه آدم‌های این کاره، خیره شدم به افق! همین کار، یعنی انتقال من به تیم حق! یعنی که یک کار خوب! بگذریم که «یستگاه سیدالکریم» فهمیدم جوانک نابینا، شاید از کار درآمد و نابینا که نیست هیچ، انکشف، کی‌فزن هم هست! این را از دعوایی فهمیدم که رخ داد بین او و عاقله‌مردی ۴۰ ساله که عجیب شباهت داشت به باباکیرا! لاکردار آنقدر شبیه لوی شهید بود، دو سه باری زد به سرم بلکه بروم باهاش سر حرف را باز کنم و احياناً عکسی از این حرف‌ها... اما دست آخر، بی‌خیال شدم!

حتم داشتم و دارم که شاید از کار درآمدن جوانک ارواح عمه‌اش نابینا، چیزی از اجر عمل خوب من کم نمی‌کند. منتهای مراتب، چند ساعت بعد در مسیر برگشت و در همان مترو، نشسته بودم که عدل، پیرمردی در فلان ایستگاه سوار واگن شد! خواستم دوباره از جابم بلند شوم لیکن وسوسه‌ای نفسانی بنا کرد قلقلک دادن نگارنده! «شین سر جات بابا! جخت‌بلا بلند می‌شی می‌بینی اینم آخرش شاید از کار درآمد!» دوباره القصه! برای آنکه خیلی هم ضایع نباشد، روزنامه‌ای را که از قبل خریده بودم درآوردم از کیف و بنا کردم خواندن، لیکن زیربزرگی داشتم پیرمرد را به قول معروف، می‌پاییدم! بیشتر که در چهره‌اش دقیق شدم، دیدم برایم آشناست! یعنی کجا دیده بودمش؟ کجا؟ کی؟ هر چه زور زدم، آخرش، نفهمیدم که نفهمیدم! حدود نیم ساعت بعد، به علت تغییر خط، از واگن پیاده شدم اما با آنکه توقع داشتم پیرمرد برود روی صندلی‌ام بنشیند، جوانکی زرنگی کرد و مثل فرقه رفت نشست روی صندلی‌ام! فی‌الحال که منشغول نوشتن این «قصه‌واره واقعی» هستم، یعنی ساعت ۲۲ شب شنبه، سیزدهم تیرماه ۹۴ فکر می‌کنم من و این جوانک، هر دو با هم، عملی انجام دادیم که حکم انتقال از تیم خدا بود به تیم شیطان! تعارف که ندارم! تعارف که نداریم! کار به دست و است و بازی در زمین خدا! کار به دم باد است، بازی در زمین شیطان! گاه روزی ۱۰ بار، از تیم خدا منتقل می‌شوم به تیم شیطان!

بار، دم آن فوتبال‌یستی که با یک قرارداد ۲ میلیاردی سر از استقلال در می‌آورد، گرم! من بدیخت، بارها شده برای تیم جناب ابلیس، مفت و مجانی بازی کرده‌ام! اعتراف می‌کنم! ابلیس یعنی همین نفس خودم! همین نفس اماره سرکش که شاید از کار درآمدن جوانک نابینا را بهانه کرد تا هرگز برای آن پیرمرد ریش‌سفید نورانی، از جا بلند نشوم! حالا کار خدا را ببین! در واگن مترو، روزنامه... - یکی از روزنامه‌های دوم خردادی بود- را که باز کردم، صفحه اولش چنگی به دلم نزد، فلذا رفتم صفحه آخر و در همان نگاه اول، چشمم افتاد به حدیثی از حضرت ابوتراب درباره «فواید نیکی کردن به مردم، به خصوص سالمندان»! من بیچاره مبتدای نفس، آن حدیث را خواندم و کلی هم به‌به چه‌چه کردم که چه زیبا سخن گفته «میر بیان»! لیکن از فرط خیریت، اینقدر شعورش را نذاشتم که فی‌المجلس، عمل کنم به این فرموده مولای متقیان!

ادامه در صفحه ۱۱